

میگوید بر وزن اسم مفعول باب تفعیل باشد و تفعیل بر وزن  
ملهم چون مسجع یا بر وزن مفعول مانند مقبوض یا بر وزن فعل  
مثلاً شتر و خرب کدافی بعضی الکاتب و این سخن محل تا مل است  
از بهر آن که ندال بضم هم و ندال محمیه یکی از زحافات است و بی هیچ  
یکی از آن اوزان نیست مگر آن گفته شود که این زحاف  
ناور است و اندور کامل معدوم بنا بر آنچه گفته و الا که حکم الکل  
هزج میثمن مقبوض مسجع مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن  
و بارشائش پری ندر و ای صنم برو سگنی صینین صینین  
بجز دهر ازین سبک که بود ز حور عین و دین بیت عروسی  
و ضرب مقبوض مسجع است و باقی ارکان مقبوض و چون  
مفاعلهن را قبض و تسبیح کنند مفاعلهن شود هزج میثمن

براریم فریاد زمرغان شب انگ براریم وین بیت صدر  
 وابتدا آخرت و حشوم مکفوف و عروض و ضرب مقصور کف  
 بفتح کاف و تشدید فاد اصطلاح انداختن حرف اتم  
 ساکن که نون مفاعیلین است مفاعیل همانند ضم لام و ان  
 رکن را که کف در واقع است مکفوف گویند باران  
 که کف در لغت چین است و امن پیلین و افتاد و  
 حرف اخر کلمه سباعی را به چین کنار و امن تشبیه کرده اند  
 و قصر بفتح قاف و سکون صاد مبداء در اصطلاح انداختن  
 حرف ساکن است ازین مفاعیلین که نون است و ساکن  
 کردن آن حرف که بالذات نون است و آن رکن را که قصر  
 در واقع است مقصور خوانند بواسطه آنکه قصر بفتح

رکن سالم خراب بفتح حای معجز و سکون را بر عهد و باد موضده  
 در اصطلاح انداختن نون و میم مفاعیلین است فاعیل  
 مانند بضم لام مفعول بضم لام را در محل اول گذارند  
 از بهر آنکه عادت عروضیان برین جاری است که گاه  
 از رکنی چیزی ساقط کرده و بعد سقاط لفظ  
 مهمل لفظ مستعمل که بر وزن اوشت در محل آن گذارند  
 از برای حسن عبارت و آن رکن را که خراب در واقع  
 اخر گویند از بهر آنکه خراب در لغت ویران کردن است  
 چون اول و آخر از لفظ افتاد و نهاد تمام و ویرانی بسیار و  
 راه یافت هرچند سخن اخر بکفوف مقصور مفاعیلین  
 مفاعیلین و ویران شدن هر چه خرابی زایل نگ  
 براریم

دوبار مثالش ترا لعل شکر ریز و مرا چشم کهر بار ترا <sup>خنده</sup>  
 بود خوی مرا کرده بود کار درین بیت عروض و ضرب مقصور است  
 و باقی ارکان مکفوف محذوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 فعولن دوبار مثالش مرا نیست همان تحت که با پای نفیتم  
 درون ریش و جگر چاک دل افکار نشینم درین بیت عروض  
 و ضرب محذوف است و باقی ارکان مکفوف محذوف انزاع من  
 محذوف مقصور مفاعیل فعولن مفاعیل مفاعیل دوبار  
 مثالش من آن مدیوش عشقم که از خویم صبر نیست  
 مرا باشد دل از دست پروای ز شیرین درین بیت  
 صدر و ابتدا سالم است و عروض و ضرب مقصور و محذوف  
 و ذی کسر سالم مفاعیل عشقش بار مثالش کجای ای

قاف و سکون صادمه در رفت کوتاه کردن است و  
 چون از آخر کلمه صفتی و حرکتی است قطع شود کلمه کوتاه کرد و هیچ  
 شمن از ضرب مکفوف محذوف مفعول مفاعیل مفاعیل فاعول  
 و بار مثالش اسوده در لاجل زار چه <sup>بلا</sup> وانی <sup>بلا</sup> خوار  
 عشاق جگر خوار چه وانی درین بیت صدر و ابتدا  
 و شول مکفوف و عروض و ضرب محذوف حذف بفتح حاء  
 مده و سکون فال معجز و فادرا اصطلاح انداختن این است  
 از مفاعیلین مفاعیل مفاعیل فاعول چون لفظ مستعمل است  
 بر وزن او در محل و گذارند و آن رکن را که حذف در واقع  
 محذوف گویند زیرا که در رفت محذوف است و دم بریده است  
 هیچ شمن مکفوف مقصور مفاعیل مفاعیل مفاعیل

جنا و جورا و بسیار دیدیم و لیکن میوه یا عطر نخیدیم  
 درین بیت عروض و ضرب محذوف است و باقی ارکان  
 سالم هزج مسدس مکفوف مقصور مفاعیل مفاعیل  
 مفاعیل و دو بار مثالش تنعم کاست از ان ماه اول  
 افروز دلم خوست از ان شمع همان سوز درین بیت  
 عروض و ضرب مقصور است و باقی ارکان مکفوف هزج  
 مسدس مکفوف محذوف مفاعیل مفاعیل فعولن و دو بار  
 مثالش دل ازار جفا کار نکاری خیر ازار و دلم کار  
 نداری درین بیت عروض و ضرب محذوف است و باقی ارکان  
 مکفوف هزج مسدس ضرب مقیوض مفعول مفاعیل مفاعیل  
 دو بار مثالش ای از مرزۀ نواخته در جانها وی در و تو

غزال مشکبوی من چرا هرگز نمی آید بسوی من و این  
بیت را سدس بدو سین و دال عملات بر وزن  
ما مع نیابراین گویند که شش رکن دارد مشتق از است  
که کبیر اول و تعدید دوم و اصل شش بود سین  
اورا جهت قرب مخرج بنابیل کردند دست سده و  
دال را بنابیل کردند و تارا و تا ادغام کردند است شد  
بهرج سدس مقصور مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین  
بارشاش گرفتار خم زلف دو یایم اسیر حلقه  
دام بلایم درین بیت عروض و ضرب مقصور است  
و یاقی از کان سالم بهرچ منسکس محذوف مفاعیلین  
مفاعیلین فعولن و یارب مثالش <sup>تتم</sup> کاست از رخ است

قاعیدین مانند مفعولین بجای او گذارند و کن را که خرم در واقع است  
 از خرم گویند و برای آنکه خرم بفتح خای معجزه سکون را و مهد در لغت  
 بنی بریدن است و انداختن میم مفاعیلین را بعضی از بنی بریدن  
 تشبیه کرده اند و هر چه مربع سالم بدانند این بحر را مربع  
 از آن جهت گویند که شتمل است بر چهار جزو و مربع برای آنکه  
 مهد و بای موحده و عین مهد بر وزن مایع چهار کرده شد است  
 مشتق از اربعه که بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم چهار  
 گویند و ز نشتن مفاعیلین و بایر شامش  
 بقدر و گل اندامی خوشه و قتی که بخامی هزج مربع مکتوف  
 مقصور مفاعیلین مفاعیلین و بایر شامش  
 بیایست بسختی بیاران می گل بوی هزج مربع



هر چند توستاه و کلامیم و امن منشان که مبتلاکم درین است  
صدر و ابتدا از شت و شروع منقبوض و عروض ضرب مقصور

نهیج سدس ضرب معوض محذوف معول مفاعیلین  
فعولین دو بار مثالش اشکی جو حقیق از ان ضعیفیم

کر فعل تو سید هدایت نام درین است صدر و ابتدا  
از شت و شروع معوض و عروض و ضرب محذوف

نهیج سدس از هم اشتراک مقصور معولین فاعیلین

مفاعیلین دو بار مثالش صد بار هم پیش اگر  
که زار بر ضمیم تا گشت و کربار درین است بیت کلدر

و ابتدا از هم است و شروع اشتراک عروض و ضرب

مقصود هم در اصطلاح ابتدا فاعیلین است از مفاعیلین

فاعد

دو بار شش یارب چه شدگان ترک ترک مجبان کرده است  
 اسودگان وصل بار بخور جبران کرده است درین بیت عرض  
 و ضرب مدال است و باقی درگان سالم اذالته بر جزه و ذال  
 منقوطه زیاده کردن الف است میان دو حرف اخر عین  
 که در مستفعلن است مستفعلن شود و از رکن راکه  
 دران اذالته واقع شده است مدال بالهم تونید و اذالته  
 در لغت دامن فرو گذاشتن است و این از دیاورا بفرود  
 گذاشتن دامن تعبیر کرده اند در جزمین مطوی مفتعلن  
 هشت بار شش تا چو تو اینه دار با همه یک رو کنی  
 ویده جان اینه ان رخ نیکو کنی طی در اصطلاح انداختن  
 حرف چهارم کن مستفعلن که فاست مستعلن بماند

مکنوف محذوف مفاعیل فَعُولن دوبار مثالش مکنوف  
تینج جفانه زله کلام مراده هزج مربع اُخرب مفعول مفاعیلین  
دوبار مثالش ان غنیچه خندان کو وان سوغ سغندان کو  
بحر دویم بحر جز مشتمن سالم این بحر با بنابران بحر کوبید کم بحر  
بفحشین رای املا و حکیم وزای بحر در لغت اصطراط  
سرعت و عرب مشبه اشعاره که در معرکهها و مصافها  
و مقام مفاخره و مباحث میخوانند و این بحر است درین  
اوقات اوزان و حرکات سریع می گردد و اصل این بحر  
حسنت بار مستفعلن مثالش ای زندگانی بخش من  
لعل کجک گفتار تو در از روی مردم از حسرت و بیدارتو  
بحر مشتمن بر ال استفعلن مستفعلن مستفعلن

دوبار مثالش

بجای او گذارند و آن رکن را که ضمن درو واقع است محبت  
 گویند و ضمن بفتح خا و معج و سکون با و موحده در لغت  
 که از نیم بالایی جابر چیزی را بدوزند تا جابر کوه کرد در  
 هفتم محبتون مطوی مفاعله مفتعلن چهار بار مثل  
 فاعل کمان بر حوی بکوی تو میگذرم بچویت  
 ره سوکاتو ام بام و دری نگرم درین بیت چهار رکن  
 محبتون مقدم است بر چهار رکن مطوی رجز هفتم رجز اخیر  
 حو محبتون و باقی ارکان مطوی مفتعلن مفاعله  
 مفتعلن دو بار مثل  
 در و مرا چاره بکن که  
 من بدر تو خوسم گر کبشی و زنگش ز حکم تو خوسم  
 رجز مسمک الم مستفعلن مستفعلن مستفعلن

مفتعلن بجای او کند زیرا که مستعمل است نه مهمل و انرا رکن  
که طر و در واقع است مطوی گویند بفتح میم و سکون طاء و هاء  
و کسر و او و تشدید یای تحتانی رزبری انکه طر بفتح اول تشدید  
دوم در لغت تکرورن جا بر است و کرفتن حرفت چهارم  
بود از کلام سباعی که در بیان اوست نشیب کرده از کرفتن  
چار و تکرورن ان جز بشتن مطوی محنون مفتعلن  
مفتعلن مفاعلهن و و بارشمالش ای رخ تو کوه  
غم بر دل بستلای من نیست مراد خاطر است جزع و  
جز بلای من درین بیت چهار رکن مطوی مقدم است  
بر چهار رکن محنون چنین در اصطلاح انداختن حرفت دوم  
ساکین مستعملین کسین است متفعلن مانند مفاعلهن

بخز مربع مطوی مفتعلن و دو بار مثال حسن

ای لب تو مه هم من و می غم تو مدم من

بجز رمل مثنوی سالم این بحر الزان جهت رمل گویند  
که رمل فقط حسن را و همد و سیم در لغت بویا بافتن است

و چون در کان این بحر او نندی در میان دو سبب است

و دو سبب در میان و تدیس کو یا او تا در انا سباب

یا فرستند چنانکه بویا را بار سیمانها می بافتند و اصل

این بحر است بار فاعلاتن است مثال حسن  
هر کس در پای کل و امن کسان با کفنداری من

در جگر خارجی و در دل خارجی رمل مثنوی منبع

فلا تن فاعلاتن فاعلیان و دو بار مثال حسن تا بکی کریم

ای بزرگرم نارفته از پیش نظر روزی بحکم رحمت سویم نکر در  
مسکس مطوی منتقلن مفعالن مفتعلن و و بار مثالش  
نیت مرا غیر تو یاری دگری نیست مرا جز تو  
نکاری دگری جز مسکس محنون مفعالن مثالش بار  
مثالش کنون که گرد از بهار خوشش هوا فنون  
شود بهر دلی درون هوا رجز مسکس مطوی محنون  
منتقلن مفعالن مفعالن و و بار مثالش  
گر بر مدول من از هوا می تو کو دگری که دل و هم بجایی  
درین بیت صدر و ابتدا مطوی است و باقی در کان محنون  
در جز مربع سالم مستفعلن مستفعلن و و بار مثالش  
عاشق کدم بر دبری سکنین دلی سیمین بری

زنگ رخا رود کوش و خط و خد و قدر و عارض و حال  
 و لبت ای سرو پری روی گمن شفق و گویند عام و بحر و طوبی  
 و کلز ارباب است و بلاد و طرف چشم کوثر رمل شهنشمن بقصور  
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و دوبار شمش  
 اوزمارا ساخت چون شب تیره ان ماه از فراق  
 چند سوژم از فراق اه از فراق اه از فراق درین بیت عروضی  
 و ضرب بقصور است و باقی ابرکان سالم رمل شهنشمن محذوف  
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و دوبار شمش  
 کربانی قیمت یک تار روی خولعی کی وای بر باد زلف  
 مشکبوی خولعی درین بیت عروضی و ضرب محذوف است  
 و باقی ابرکان سالم حرف چنان گذشت انداختن نسبت <sup>ضعیف</sup>



بزاری همچو ابرو بهاران از سرانده حسرت و فراق  
گلعداران درین بیت عروض و ضرب مسجع است و باقی  
ارکان سالم تسبیح چنانکه گذشت زیاده کردن الف است  
در سبب خفیف از فاعل تن که تن است فاعل ثان گویند  
فاعلیان برویای تهمانی او گذارند زیرا که وقوع تا بیست  
در اوسط و برای تشبیه قبح است رمل ثمن محنون فاعل تن  
همت بار مثالش شکر را شد اگر چه رسیده بود  
مرتب مکی نیز بخوام که کند سایه بران خیم چنان  
که گذشت انداختن حرف دوم ساکن چون الف  
فاعل تن افتد فاعل تن بماند و بعضی رمل محنون را  
برین نزه رکن بنا کرده اند خواه عظمت اله بخاری گویند

و شکل بفتح سین معجرب و سکون کاف و رفعت و ست و با

شکیل بین است و شکیل بکسر تین و یای مجهول رسیانی

بوکه و بیت و یای اسپان و اشتران بخصالت بخندند

رمل شمن مسجع فعدت فاعلین فعدت

فاعلیان و بار مثالش منم و خیال یزدی شب

و روز با جوانان ز خط خوشش تو با خود رقم خیال خوانان

دین بیت صدر و ابتدا مسکول است و شعاع نام و شکل

و عروض و ضرب مسجع رمل شمن مخبون مسجع فاعلین فعدت

فعدت فاعلیان و و بار مثالش روز کار است

که در خاطر اشوب فلانست روز کار هم چو سز زلف

پریان عشق از آن است دین بیت صدر و ابتدا کلام

از آخر کن چون تن را از فاعلان بیند از نون فاعلان مانند فاعلان  
بجای او گذارند بواسطه آنکه چون از آخر کن ساکن شروع  
لفظ با تنوین در محل اول آن گذشت در مثل شمرین مکتول  
فعلات فاعلان فاعله چهار مثال سخن پس او تا زینما  
بگشتمه گاهی گاهی اگر انتفاعات افتد بقا و کان گاهی  
درین بیت چهار رکن سالم شکل اجتماع خبن و کف است  
و چون سخن الف فاعلان بیفتد و کف نون فعلات  
مانند بضم تا وان رکن را که شکل درو واقع است مکتول  
گویند زینما که چون الف نون از و حرف فاعلان افتاد  
ان مد صوت که پیش ازین درو بود مانند چنان که پس را بعد  
شکیل کردن ان رفتار که پیش از ان در است نمی باشد

و شکل

مجنون را مل میهن مجنون مقطوع فاعلان فعلان متعدین  
 فعلان لیکون عین و و بار مثالش ساخت  
 برک طرف و عیش مهیا نرکس تاکنم باوقوف فی ساغر  
 صهبانرکس درین بیت صدر و ابتدا سالم است و جمل  
 مجنون و عرض و ضرب مقطوع قطع در اصطلاح است  
 که سبب خفیف اخر فاعلان را که تن است بنیدانند  
 و از و مجموع او که عد است حرف ساکن او را که انف است  
 نیز بنیدانند و حرف پیش الف را که لام است ساکن  
 سازند فاعل بمانند فعلن بجای او گذارند و ان رکن را که  
 قطع در و واقع است مقطوع گویند و قطع بفتح فاق و سکون  
 طاء مهمله در لغت بریدن است و چون این رصاف گذر

و شتوا مجنون و عروض و ضرب مجنون مسبق رمل ششم مجنون  
مقصور فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن دو بار مثالش

چاره وصل تو سازم بوجال و کران آهنا  
چند کشته می تو محال و کران درین صدر و ابتداء سالم  
و شتوا مجنون و عروض و ضرب مقصور مجنون چون فاعلاتن  
مقصور را خین کنند فعلاتن بماند رمل ششم مجنون رمل

ششم مجنون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

یکسر عین دو بار مثالش جرم خورد کبیر چو از حوت

در اید کمال اسلوب روز کند او هم شب ارجل چون  
فاعلاتن محذوف را خین کنند فعلاتن بماند درین بیت صدر  
و ابتداء سالم است و شتوا مجنون و عروض و ضرب محذوف

مجنون

مسکس مجنون مقصور فاعلاتن فعلات فعلاتن و دو بار  
 مثالش ان چه خسا او چه زلف و چه لب است <sup>خط</sup> و ان چه  
 خوش و حال عجیب است درین بیت صدرو ابتدا سالم است  
 و عروضا مجنون و عروض و ضرب مجنون مقصور رمل مسکس  
 مجنون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلن بکسر عین و دو بار  
 مثالش ای رستا بقدم جان که جان کلمه پیش تو  
 مهان که درین بیت صدرو ابتدا سالم است و عروضا مجنون  
 و عروض ضرب مجنون محذوف رمل مسکس مجنون موع  
 فاعلاتن فعلان بکون عین و دو بار مثالش  
 مروی تر کس و میواند جادوی غزه او میخورند  
 درین بیت صدرو ابتدا سالم است و عروضا مجنون و

و تاملت و انداختن چیزی از وسط که هیچ است بریدنی  
باین مناسب این زحافت قطع گفتند رمل مثنی مقطع  
سینغ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن دوبار مثال هس

پیش ازین کرم بوجیت زین کل مهیدیم چون کل روتو  
ویدیم از و اچیدیم درین بیت صد و ابتدا سالم است  
و شوا محزون و عرض و ضرب مقطع سینغ رمل سس

سالم فاعلاتن فاعلاتن دوبار مثال هس  
تیر شمی تنگوست از همه خوبان غرونی و رنگوی رمل سس  
مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوبار مثال هس

باز بوی کل مراد بیانه کرم باز در عظم صبا بیانه کردین  
بیت عرض و ضرب معصورت و باقی ارکان سالم رمل

رکن موقوف و اصل این بحر مستفعلن مفعولات است بضم  
 تا چهار بار اما چون مستفعلن را ط می کنند مفتعلن می خوانند که  
 گذشت در بحر جزو وقف بفتح و او و سکون قاف و فاء در رفت  
 باز ایستادن است و در اصطلاح ساکن کردن حرف متحرک  
 اتم است و آن رکن که وقف در واقع است موقوف گویند  
 چون نامی مفعولات را بوقف ساکن سازند و او را بطی  
 بنیدازند مفعولات شود فاعلان بجای او گذارند و این بحرا  
 بنابر آن منسرح گویند اسراج بکسر هزه و سکون نون و کسبین  
 و راء و حاء مفعولات در رفت اسانی و روانی است و چون  
 در ارکان این بحر اسباب مقوم اند و بنا بر آن ترگفته می شود  
 منسرح ششم بر طوی مکشوف مفتعلن فاعلن چهار بار



عروض و ضرب مقطوع رمل سدرس مجنون مقطوع مسنج و عدالت  
فعلاتن فعلاتن فعلان و بار مثالش ای که روی تو

حیات جان است دیده جایت سده جای ان است

دین بیت صدر و ابتدا سالم است و نحو مجنون و عروض

و ضرب مقطوع مسنج رمل مربع سالم فاعلاتن فاعلاتن دو

بار مثالش چشم ان دارم که گاهی افکنی سویم

نگاهی رمل مربع مجنون فعلاتن فعلاتن دو بار مثالش

دل من هیچ نیرزد بتو که عشق نوزد بجز چهارم بحر

منسج شمن مطوی موقوف مقتعدن فاعلاتن چهار بار مثالش

غارت عشقت رسید زشت دل از ما ببرد فتنه بگین سر عقید

سخته بخون پی فسترد دین بیت چهار رکن مطوی است چهار

رکعت